

عاشقم

عاشقم ، عاشق به چشمان چو آهوی تو ام ،
بسته ی زلفان پر پیچ بلا جوی تو ام .
در حجاب انداختی خورشید عالم تاب را ،
شاکی در پیش خدا از شام گیسوی تو ام
آتش افروزی بجانم ، در گرفتم ، سوختم ،
می کشی یا زنده می سازی دعا گوی تو ام .
صبح تا شام انتظار رفتنت در مکتبم ،
تا شوم خاک رهت بنشسته در کوی تو ام .
زیر سنگ طفل بازیگوش چون مجنون تو ،
وامق و دل بسته ی لعل سخنگوی تو ام .
نرگس بیمار چشمت پیچ و تاب آرد بمن ،
همچو بسمل کشته ی آن تیغ ابروی تو ام .
زلف مشکنت دهد از مشک بردست نسیم ،
می رسد بوی تو ام "فاریابی " برمشام

باعرض حرمت وادب

عزیز فاریابی
از شهر وانکوور کانادا.